

چرا عاشق می شویم؟

Fisher, Helen E.

سرشناسه: فیشر، هلن
عنوان و نام پدیدآور: چرا عاشق می شویم؟ ماهیت و فرایند عشق رمانتیک/هلن فیشر؛ ترجمه سهیل سَمی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۴۷ ص.

شابک: 978-964-311-726-9

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: Why we love: the nature and chemistry of romantic love, 2004

موضوع: عشق.

موضوع: عشق – اثر فیزیولوژیکی.

موضوع: انسان – تکامل.

موضوع: جنسیت.

موضوع: تفاوت‌های جنسی.

شناسه افزوده: سَمی، سهیل، ۱۳۴۹ –، مترجم.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ ف۹/ع۵/۵۷۵ BF

رده‌بندی دیویی: ۱۵۲/۴۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۹۳۷۴۱

چرا عاشق می شویم؟

ماهیت و فرایند عشق رمانتیک

هلن فیشر

ترجمه سهیل سُمتی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Why We Love

The Nature and Chemistry of Romantic Love

Helen Fisher

Owl Books, 2004



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

هلن فیشر

چرا عاشق می‌شویم؟

ماهیت و فرایند عشق رمانتیک

ترجمه سهیل سُمّی

چاپ اول

۱۵۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۷۲۶ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 726 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۲۱۰۰۰ تومان

تقدیم به مادرم، ہما فرخندہ
س.س

فهرست

- ۹ خطاب به خواننده.
۱. «چه شور افسارگسیخته‌ای»: عاشق بودن ۱۳
۲. جذبۀ حیوانی: عشق میان حیوانات ۴۵
۳. ماهیت شیمیایی عشق: اسکن مغز هنگام «عاشقی» ۷۵
۴. تور عشق: شهوت، شور عشق و دلبستگی ۱۰۹
۵. «نخستین شور خوش و سبکبالانۀ عشق»: همسر منتخب ما ۱۳۹
۶. چرا عاشق می‌شویم: تکامل عشق رمانتیک ۱۷۳
۷. عشق ازدست‌رفته: طرد شدن، یأس و خشم ۲۰۹
۸. مهار کردن شور عشق: دوام بخشیدن به عشق ۲۴۷
۹. «جنون بتان»: پیروزی عشق ۲۸۷
- «عاشق بودن»: پرسشنامه ۳۰۳
- کتاب‌شناسی ۳۱۳
- نمایه ۳۴۱

خطاب به خواننده

شکسپیر با خود گفت: «عشق چیست؟» شاعر بزرگ نخستین کسی نبود که این سؤال را می‌کرد. به گمان من، اجداد ما که یک میلیون سال پیش گرد آتش حلقه می‌زدند یا دراز می‌کشیدند و به ستارگان چشم می‌دوختند نیز همین را از خود می‌پرسیدند.

در این کتاب تلاش کرده‌ام به این سؤالِ ظاهراً بی‌پاسخ جواب بدهم. در این کار چند عامل به من انگیزه دادند. من نیز طعم عشق و فراز و نشیب آن را چشیده‌ام. به علاوه، حتم دارم که این احساس پرشور شالوده‌زندی اجتماعی بشر است، و حتم دارم که هر انسانی شور خلسه‌وار و یأس تلخ این تجربه را احساس کرده است. از همه مهم‌تر این‌که امیدوارم با ارائه‌ی درکی روشن‌تر از این پدیده، به مردم کمک کنم تا برای یافتن و تداوم این احساس پرشکوه راهی بیابند. به این ترتیب، در سال ۱۹۹۶ تحقیقات چندجانبه‌ام را برای پرده برداشتن از این راز شگفت‌انگیز آغاز کردم: تجربه‌ی «عاشق بودن». سعی کرده‌ام به پرسش‌های پیرامون این مسئله پاسخ دهم، این‌که چرا عاشق می‌شویم و چرا از میان افراد مختلف یک شخص خاص را به همسری برمی‌گزینیم، این‌که احساس عشق رمانتیک در مردها و زنها چه تفاوت‌هایی دارد، و مسائلی چون عشق در نگاه اول، عشق و هوس، عشق و ازدواج، احساس عشق میان

جانداران دیگر، نحوه تکامل عشق، عشق و نفرت و کارکرد مغز در عشق، این‌ها همه مضامین اصلی این کتاب هستند. امیدوارم بتوانم برای مهار این آتش خطرناک و پیش‌بینی‌ناپذیر در قلب انسان نیز راهی معرفی کنم.

به عقیده من، عشق رمانتیک یکی از سه شبکه نخستین مغز است که برای راهنمایی ما در امر جفت‌یابی و تولید مثل تکامل یافته‌اند. شهوت کور باعث می‌شده پیشینیان ما برای ارضای نیاز غریزی خود در پی ارتباط با هر جفتی باشند. عشق رمانتیک به انسان فرصت داد که فقط یک جفت خاص را برگزیند و از این طریق در زمان و انرژی ارزشمند خود صرفه‌جویی کند. احساس آرامش و امنیت ناشی از ازدواج نیز به زن و مرد امکان داد کنار هم بمانند و به کمک همدیگر فرزندشان را بزرگ کنند.

خلاصه این‌که عشق رمانتیک در ساختار و فرایند مغز انسان نقشی نازدودنی دارد.

اما دقیقاً چه چیزی این حس را پدید می‌آورد؟ برای پاسخ دادن به این سؤال تصمیم گرفتم طی تحقیقی از مغز داوطلبان اسکن بگیرم تا از این راه، فعالیت مغز مردان و زنانی را که به تازگی به هم دل‌باخته بودند ثبت کنم.

در این بخش مهم از تحقیقاتم، از بخت خوش، همکارانی عالی به من ملحق شدند: دکتر لوسی ال. براون، عصب‌شناس کالج آلبرت اینشتین، و دکتر آرتور آرون، روان‌شناس محقق در دانشگاه ایالتی نیویورک در استونی بروک. دیگر اشخاصی که در این بخش از کار نقش حیاتی داشتند از این قرارند: دبرا ماشک، که در آن زمان دانشجوی دکترای روان‌شناسی در سانی^۱ استونی بروک بود، گرگ استرانگ، فارغ‌التحصیل دیگر سانی، و دکتر هایفانگ لی، رادیولوژیست سانی استونی بروک. ما ظرف شش سال از مغز بیش از چهل مرد و زن حدوداً ۱۴۴ عکس گرفتیم. نیمی از داوطلبان ما مردان و زنانی

۱. SUNY: مخفف دانشگاه ایالتی نیویورک. -م.

بودند که عشقشان دوطرفه بود؛ مابقی آنها کسانی بودند که همان اواخر محبوبشان دست رد به سینه‌شان زده بود. ما قصد داشتیم طیف‌های احساسات مرتبط با «عاشق بودن» را ثبت کنیم.

نتایج کار حیرت‌انگیز بود. ما به تفاوت‌های جنسیتی‌ای برخوردیم که روشن می‌کرد چرا مردان تا به این حد به محرک‌های بصری واکنش نشان می‌دهند و چرا زنان می‌توانند جزئیات رابطه خود با همسرشان را به خاطر بسپارند. ما بخش‌های خاص فعال را هنگام بیدار شدن این احساس در مغز پیدا کردیم و به اطلاعاتی دست یافتیم که نشان می‌داد همسران چگونه می‌توانند در درازمدت این عشق را میان خود زنده نگه دارند. من دریافتم که حتی حیوانات نیز عشق رمانتیک را تجربه می‌کنند. یافته‌های ما پرده از دلیل جنایت‌های عاطفی برداشت. حال می‌دانم که چرا وقتی دست رد به سینه‌مان می‌خورد، تا این حد مأیوس و خشمگین می‌شویم.

مهم‌تر از همه این‌که نتایج تحقیقات تفکر مرا درباره جوهره عشق رمانتیک تغییر داد. من این احساس را یکی از سائق‌های بنیادی حیات بشر می‌دانم، مثل اشتیاق به خوردن غذا و آب و غریزه مادری. این حس، یعنی غریزه جلب جفت خاص، نیز نیازی روان‌شناختی و تمایلی عمیق است.

این نیاز به عشق باعث پدید آمدن برخی از بهترین اپراها، نمایشنامه‌ها، رمان‌ها، اشعار و نواهای مختلف و نقاشی و آثار معماری و جشنواره‌ها و اسطوره‌ها و افسانه‌های جامعه بشری شده است. اما عشق در صورت روبرو شدن با مانع، تلخی بسیاری به همراه دارد، غمی خردکننده. قتل، خودکشی، افسردگی عمیق و میزان بالای طلاق و تجاوز در بعضی جوامع ناشی از همین مسئله است. پس حال وقت آن رسیده که به‌جدّ به سؤال شکسپیر بیندیشیم: «عشق چیست؟»

امیدوارم خواندن این کتاب برای شما همان قدر مفید باشد که نوشتن آن برای من بوده؛ و به ما در کنار آمدن با این نیروی شگرف درونی، این غریزه ذاتی عاشق شدن، یاری رساند.

به چشم من
جهان و هر چه در آن است
در حلقهٔ بازوان تو گنجانده شده؛
به چشم من
تنها زیبایی جاودانه که مرگیش نیست
در سایه روشن چشم‌های تو شکوفا شده.
جیمز ولدون جانسون
«زیبایی جاودانه»^۱

۱

«چه شور افسار گسیخته‌ای»: ^۲ عاشق بودن

یکی از سرخپوستان گمنام کواکیوتل در جنوب آلاسکا در شعری سوزناک که در سال ۱۸۹۶ از زبان اصلی بازنویسی شده، چنین می‌گوید: «سرتاسر بدنم یکسره آتش است - درد عشق تو. آتش عشقت درد به جانم انداخته. عشق تو وجودم را ملول کرده. عشقت دردی است که درونم را می‌سوزاند. آتش عشق تو وجودم را سوزانده. یادم هست با من چه گفتی. آیا تو نیز به من عشق می‌ورزی؟ عشقت وجودم را آب می‌کند. درد و باز هم درد. کجا می‌روی؟ من عاشق تو هستم. به من گفته‌اند از این جا می‌روی. به من گفته‌اند ترکم می‌کنی. غمت تنم را کرخت کرده. به یاد داشته باش چه گفتم، عشق من. خداحافظ، عشق من، خداحافظ.»^(۱)

پیش از من و شما، چند مرد و زن عاشق همدیگر شده‌اند؟ چقدر از رؤیاهایشان جامهٔ عمل پوشیده؟ کدام شور و عواطفشان تباه شده؟ اغلب

1. James Weldon Johnson, "Beauty That Is Never Old"

۲. بخشی است از شعر جان کیتس، شاعر بسیار معروف انگلیسی در مکتب رمانتیسم (۱۷۹۵-۱۸۲۱). - م.

وقتی حین راه رفتن یا نشستن به فکر فرو می‌روم، به تمام عشق‌های سوزناکی که این کرهٔ خاکی به خود دیده می‌اندیشم. خوشبختانه، مردان و زنان جهان از عشق‌های رمانتیکشان اسناد و شواهد بسیاری به جا گذاشته‌اند.

از اوروک در سومر باستان، روی لوح‌ها و به خط میخی، اشعاری به دست ما رسیده که در آن‌ها عشق پرشور اینانا، ملکهٔ سومریان، به دوموزی، پسری چوپان، گرامی داشته شده است. اینانا بیش از چهار هزار سال پیش فریاد زد و به او گفت: «محبوب من، نور دیدگانم.»^(۲)

در ودا و دیگر متون هندی، که قدمت آن‌ها به ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد، به شیوا، پروردگار اسطوره‌ای عالم، اشاره شده که واله و شیدای ساتی، دختر جوان هندو، می‌شود. این رب‌النوع در خیال می‌بیند که «خودش و ساتی غرقِ عشق در قلهٔ کوهی بوده‌اند.»^(۳)

خوشبختی هرگز سراغ بعضی‌ها نمی‌آید. یکی از این افراد قیس، پسر رئیس قبیله‌ای در عربستان قدیم، بود. در یکی از افسانه‌های عربی قرن هفتم میلادی آمده که قیس پسری زیبا و فوق‌العاده برازنده بود - تا وقتی دختری را دید که به خاطر موهای بلند و مشک‌اش او را لیلی، به معنای «شب»، نامیده بودند.^(۴) قیس چنان از خود بیخود شد که یک روز از مکتبخانه بیرون آمد و در شهر دوید و نام لیلی را فریاد زد. از آن پس او را مجنون یا دیوانه نامیدند. مجنون سر به بیابان گذاشت، با حیوانات در غارها زندگی کرد و برای محبوبش آواز خواند، در حالی که لیلی، محبوس در خیمهٔ پدرش، شب‌ها از چادر بیرون می‌آمد تا نامه‌های عاشقانه‌اش را به دست باد بسپارد. رهگذری که دلش به حال او سوخت، خبر این زاری‌های عاشقانه را به مجنون، این پسر عاشق با موهای ژولیده و تن نیمه‌برهنه، رساند. عشق پرشور این دو عاقبت به جنگ قبایلشان و سرانجام مرگِ دو عاشق منجر شد. حال از آن ماجرا تنها همین افسانه باقی مانده است.

میلان^۱ نیز شخصیت دیگری است که با مرگ می‌زیست. میلان، یکی از

شخصیت‌های افسانه‌ چینی قرن دوازدهمی به نام «الهه یشمی»، دختر نازپرورده و پانزده ساله یکی از مقامات عالی‌رتبه در کایفنگ^۱ بود. تا وقتی که عاشق چانگ پو^۲ شد، پسری پر شور و نشاط با انگشتان بلند و قلمی و استعداد حکاکی روی سنگ یشم. یک روز صبح، چانگ پو در باغ خانوادگی میلان به او گفت: «از آن زمان که آسمان و زمین خلق شدند، تو برای من و من برای تو خلق شدم و اجازه نمی‌دهم از من دور شوی.»^(۵) اما این دو عاشق در نظام سفت و سخت و فوق‌العاده طبقاتی چین، به طبقات اجتماعی متفاوتی تعلق داشتند. آن دو، در اوج یأس و استیصال، با هم گریختند، اما خیلی زود لو رفتند. چانگ پو گریخت. میلان را در باغ پدرش زنده به گور کردند. اما افسانه میلان هنوز قلب بسیاری از مردم چین را به درد می‌آورد و از یاد و خاطرشان نمی‌رود.

رومئو و ژولیت،^۳ پاریس و هلن،^۴ اورفئوس و ائورودیکه،^۵ آبلار و ایلوئیز،^۶ ترویوس و کرسیدا،^۷ تریستان و ایزولت^۸ و هزاران هزار شعر و آواز و داستان رمانتیک چند صد ساله از اروپای آبا و اجدادی و خاورمیانه و ژاپن و چین و هند و دیگر جوامع نیز هرگز شکل مکتوب نیافتند.

انسان حتی در آن‌جا که سند مکتوبی نیز از خود به جا نگذاشته، شواهدی

1. Kaifeng 2. Chang Po

۳. Romeo and Juliet، دو شخصیت بسیار معروف و عاشق در نمایشنامه شکسپیر به همین نام. - م.

۴. Paris and Helen، دو جوان که عشقشان به جنگ معروف تروآ در حماسه ایلیاد، اثر هومر، منجر شد. - م.

۵. Orpheus and Eurydice، اورفئوس در اساطیر یونان بعد از مرگ همسرش به وادی مردگان می‌رود تا او را به دنیای زندگان برگرداند، اما در راه به دلیل این‌که وعده‌اش را با رب‌النوع می‌شکند و به چهره همسرش می‌نگرد، برای همیشه او را از دست می‌دهد. - م.

۶. Abelard and Eloise، آبلار (۱۰۷۹-۱۱۴۲)، فیلسوف مسیحایی فرانسوی که نامه‌های عاشقانه او و ایلوئیز، دختر کشیش اعظم کلیسای نوتردام، در تاریخ و ادبیات فرانسه اهمیتی نمادین یافته است. - م.

۷. Troilus and Cressida، دو عاشق دیگر در اساطیر یونانی. - م.

۸. Tristan and Iseult، تریستان از شوالیه‌های شاه آرتور بود که عاشق دختر پادشاه ایرلند شد، و عشق این دو با مرگ هولناک تریستان سرانجامی شوم یافت. - م.

از این عشق پر شور برای ما به یادگار گذاشته است. در واقع، انسان‌شناسان در تحقیقی که در مورد ۱۶۶ فرهنگ مختلف انجام دادند، در ۱۴۷ مورد از آن‌ها، یعنی حدوداً نود درصدشان، شواهدی از عشق‌های رمانتیک یافته‌اند.^(۶) در نوزده جامعه باقی‌مانده نیز دانشمندان این بُعد از زندگی مردم را بررسی نکرده بودند. اما از سیبری تا بیابان‌های استرالیا و آمازون، مردم آوازهای عاشقانه می‌خوانند، اشعار عاشقانه می‌نویسند و اسطوره‌ها و افسانه‌های عشق رمانتیک تعریف می‌کنند. خیلی‌ها دست به جادوهای عشقی می‌زنند – طلسم و جادو می‌کنند یا معجون و چاشنی‌هایی تهیه می‌کنند تا شور و عشق رمانتیک پدید بیاورند. خیلی‌ها با محبوبشان می‌گریزند و بسیاری نیز از عشق‌های یکطرفه و نافرجام رنج می‌برند. بعضی‌ها معشوقشان را به قتل می‌رسانند. بعضی‌ها خودشان را می‌کشند. بعضی نیز دستخوش غمی چنان عمیق و عظیم می‌شوند که از خواب و خوراک می‌افتند.

من پس از مطالعه اشعار و آوازاها و داستان‌های مردم سرتاسر دنیا، به این نتیجه رسیدم که قابلیت و ظرفیت عشق رمانتیک با بافت و ساختار مغز انسان ارتباطی تنگاتنگ دارد. عشق رمانتیک تجربه جهانشمول نوع بشر است. اما این احساس بی‌ثبات و افسارگسیخته که عقل انسان را می‌رباید و یک دم باعث سعادت است و دمی بعد موجب یأس، به راستی چیست؟^(۷)

بررسی عشق

دبلیو. اچ. اودن^۱ شاعر گفته است: «آه، حقیقت عشق را با من بگو،» من برای درک پیامدهای این تجربه عمیق انسانی، مجموعه آثار روان‌شناختی را در مورد عشق رمانتیک بررسی و درگرایش‌ها، نشانه‌ها یا شرایطی که به کرات به آن‌ها اشاره شده به دقت تأمل کردم. جای تعجب ندارد که این احساس

۱. W. H. Auden: (۱۹۰۷-۱۹۷۳) شاعر و منتقد بسیار معروف انگلیسی‌الاصل که بعدها تبعه آمریکا شد. - م.

قدرتمند متشکل از مجموعه پیچیده‌ای از گرایش‌های متعدد و خاص است.^(۸) بعد برای آن‌که خودم بپذیرم که ویژگی‌های شور عشق رمانتیک در همه جای دنیا مشترکند، بر اساس آن‌ها در مورد عشق رمانتیک یک پرسشنامه طراحی و با کمک میکله کریستیانی، که در آن زمان دانشجوی دوره لیسانس دانشگاه روتگرز بود، و دکتر ماریکو هاساگاوا و دکتر توشیکازو هاساگاوا در دانشگاه توکیو، این تحقیق را میان مردان و زنان دانشگاه روتگرز و حوالی آن در نیوجرسی و دانشگاه توکیو توزیع کردم.

نظرسنجی این‌گونه آغاز می‌شد: «این پرسشنامه در مورد 'عاشق بودن' است؛ در مورد احساس شیفتگی، عشق پرسوز و گداز، یا احساس وابستگی بسیار قوی و رمانتیک به شخصی.

«اگر در حال حاضر 'عاشق' نیستید، اما در مورد شخصی در گذشته خود احساسی پرشور دارید، لطفاً با در نظر گرفتن آن شخص در ذهن خود به سؤال‌ها پاسخ دهید.» سپس از متقاضیان سؤال‌هایی جمعیت‌شناختی می‌پرسیدیم که شامل سن و سال، اوضاع مالی، مذهب، قومیت و مجرد یا متأهل بودن آن‌ها می‌شد. من حتی در مورد روابط عاشقانه آن‌ها هم سؤال می‌کردم. از جمله این‌که: «چه مدت است عاشق شده‌ای؟»، «چند درصد از اوقات روز به فکر و یاد این شخص هستی؟» و «آیا گاهی حس می‌کنی که احساسات از مهار و کنترلت خارج شده‌اند؟»

و بعد بخش اصلی پرسشنامه آغاز می‌شد (به ضمیمه رجوع کنید). این بخش ۵۴ جمله داشت، مانند: «وقتی با ... هستم، انرژی بیشتری دارم.» «وقتی صدای ... را پشت تلفن می‌شنوم، قلبم تندتر می‌زند.» و «وقتی در کلاس یا سرکار هستم، بی‌اختیار به ... فکر می‌کنم.» طراحی تمام این سؤال‌ها انعکاس‌دهنده خصوصیتی بودند که عموماً به عشق رمانتیک نسبت می‌دهند. از آزمون‌دهندگان خواسته می‌شد که در مقیاسی با هفت مرحله، از «کاملاً مخالف» تا «کاملاً موافق»، نشان دهند که با هر جمله تا چه حد موافق یا مخالفند.

مجموعاً ۴۳۷ آمریکایی و ۴۰۲ ژاپنی پرسشنامه را پر کردند. بعد مک‌گرگور سوزوکی و تونی اولیوا، متخصصان آمار، تمام این داده‌ها را جمع‌آوری و به لحاظ آماری تحلیل کردند.

نتایج حیرت‌انگیز بود. سن، جنسیت، علقه‌های مذهبی، گروه‌های قومیتی: هیچ یک از این متغیرهای انسانی در پاسخ‌ها تغییر عمده‌ای ایجاد نمی‌کرد. برای مثال، گروه‌های مختلف سنی در برابر ۸۲ درصد از سؤال‌ها، بدون تفاوت‌های قابل ملاحظه آماری، پاسخ‌های کم و بیش مشابهی داده بودند. افراد بالای ۴۵ سال در پاسخ‌های خود نسبت به محبوبشان همان شور و عشقی را بروز داده بودند که در پاسخ‌های افراد زیر ۲۵ سال مشهود بود. در مورد ۸۷ درصد از سؤال‌ها، مردها و زن‌های آمریکایی عملاً پاسخ‌های مشابهی داده بودند؛ در پاسخ‌های زنان و مردان تفاوت چندانی دیده نمی‌شد. «سفیدپوستان» و «دیگر اقوام» آمریکایی در ۸۲ درصد موارد پاسخ‌های مشابهی داده بودند: در شور و عشق رمانتیک، نژاد هیچ نقشی ندارد. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها نیز در ۸۹ درصد موارد بدون تفاوت‌های چشمگیر به سؤال‌ها پاسخ داده بودند: وابستگی به کلیسا نیز عامل تعیین‌کننده‌ای نیست. تنها تفاوتی که در پاسخ‌های این گروه‌ها وجود داشت و «به لحاظ آماری مهم» محسوب می‌شد، این بود که بعضی‌هاشان شور و عشق مضاعفی بروز می‌دادند.

عمده‌ترین تفاوت‌ها میان آمریکایی‌ها و ژاپنی‌ها مشهود بود. در اکثر ۴۳ سؤالی که این دو گروه تفاوت‌های آماری چشمگیری با هم داشتند، یکی از این دو ملیت صرفاً شور و عشق رمانتیک شدیدتری نشان می‌داد. در مورد دوازده سؤالی هم که پاسخ‌های دو گروه به آن‌ها تفاوت‌های فاحشی داشت، مسائل فرهنگی عامل تفاوت بودند. برای مثال، از آمریکایی‌ها فقط ۲۴ درصد به این جمله جواب مثبت داده بودند: «وقتی با ... حرف می‌زنم، اغلب می‌ترسم که حرف نادرستی بزنم»، حال آن‌که از میان ژاپنی‌ها، ۶۵ درصد با این جمله موافق بودند. به گمان من، دلیل این تفاوت خاص این است که جوانان ژاپنی در مقایسه با آمریکایی‌ها، با جنس مخالف خود حشر و نشر

کمتر و رسمی‌تری دارند. به این ترتیب، با در نظر گرفتن تمام جوانب، میان این دو جامعه بسیار متفاوت، مردان و زنان در مورد عشق رمانتیک احساساتی بسیار مشابه داشتند.

عشق رمانتیک، عشق مرضی، عشق پرشور، شیدایی؛ اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید، این قدرت مقاومت‌ناپذیر مردان و زنان همه اعصار و فرهنگ‌ها را «مسحور، آزرده و حیران» کرده است. عاشق بودن میان این‌ها بشر امری مشترک و خصلتی ذاتی است.^(۹)

«معنای خاص»

یکی از نخستین اتفاقاتی که بعد از عاشق شدن رخ می‌دهد، تغییر شدید در خودآگاهی انسان است: «محبوب» شما به قول روان‌شناسان «معنایی خاص» پیدا می‌کند، و به موجودی بدیع، منحصر به فرد و بسیار مهم بدل می‌شود. به قول یکی از مردان دلباخته: «تمام دنیایم تغییر یافته و محور جدیدی پیدا کرده بود به نام مریلین.»^(۱۰) توصیف رومئوی شکسپیر از محبوبش موجزتر و پربارتر است: «ژولیت خورشید است.»

ممکن است قبل از تبدیل یک رابطه به عشق رمانتیک، انسان جذب چندین و چند نفر شود و توجهش به نوبت به اشخاص متعدد جلب شود. اما عاقبت شور عشق انسان تنها متوجه یک شخص خواهد شد. امیلی دیکینسون این جهان شخصی را «حیطه تو» نامیده است.

این پدیده به ویژگی ذاتی انسان مربوط می‌شود، این‌که نمی‌تواند همزمان به بیش از یک نفر احساسی رمانتیک پیدا کند. در تحقیقات من، ۷۹ درصد از مردها و ۸۷ درصد از زن‌ها گفتند که وقتی محبوب واقعیشان از آن‌ها دور باشد، با کس دیگری قرار ملاقات نمی‌گذارند (ضمیمه، شماره ۱۹).

متمرکز شدن توجه

کسی که تمام وجودش پر از عشق رمانتیک شده باشد، تمام توجهش را بر

محبوبش متمرکز می‌کند، و این کارش اغلب به تخریب همه چیز و همه کس منجر می‌شود، از جمله کار، خانواده و دوستان. اورتگا ای گاست،^۱ فیلسوف اسپانیایی، این حالت را چنین توصیف می‌کند: «توجهی غیرمعمول که در ذهن انسانی معمول شکل می‌گیرد.» این توجه متمرکز شده محور اصلی عشق رمانتیک است.

مردان و زنان شیدا و شیفته ذهن خود را بر تمامی حوادث، آوازاها، نامه‌ها و دیگر مسائل جزئی، که آن‌ها را مربوط به محبوب خود می‌دانند، متمرکز می‌کنند. زمانی که فرد در پارک می‌ایستد تا شکوفه‌ای بهاری را به محبوبش نشان دهد؛ عصری که شخص حین درست کردن شربت، چند لیمو برای عاشق خود می‌اندازد: برای کسی که وجودش مالا مال از عشق است، این لحظات آنی پنداری زنده‌اند و نفس می‌کشند. ۷۳ درصد مردان و ۸۵ درصد زنان در تحقیق من، حرف‌ها و اعمال جزئی محبوبشان را به یاد داشتند (ضمیمه، شماره ۴۶). ۸۳ درصد مردان و نود درصد زنان این حوادث را حین اندیشیدن به محبوبشان در ذهن مرور می‌کردند (ضمیمه، شماره ۵۲).

احتمالاً میلیاردها عاشق دیگر نیز با فکر کردن به لحظاتی که با محبوبشان گذرانده‌اند، در وجود خود موجی از مهر و عطوفت احساس کرده‌اند. نمونه تأثیرگذار و آسیایی این حالت را می‌توان در یکی از اشعار قرن نهمی چین یافت، شعری به نام «حصیر بامبو» به قلم یوان چن.^۲ چن با غم و درد می‌نویسد: «آن حصیر بامبوی خواب / توان دور انداختنش را ندارم: / آن شب تو را به خانه آوردم / و بر آن حصیر خفتی.»^(۱۱) در نظر چن، یک شیء دم‌دستی و معمولی قدرتی نمادین یافته است.

داستان قرن دوازدهمی لانسلوت،^۳ به قلم کرتین دو تروا،^۴ همین بُعد از عشق رمانتیک را توصیف می‌کند. در این شعر حماسی، لانسلوت شانه ملکه گینیویر^۵ را در جاده‌ای که ملکه و ملازمانش از آن عبور کرده‌اند می‌یابد. چند

1. Ortega y Gasset 2. Yuan Chen 3. *Lancelot* 4. Chrétien de Troyes
5. Queen Guinevere

تار موی طلایی‌رنگ ملکه نیز در دندانه‌های شانه گیر کرده‌اند. آن‌گونه که دو تروا می‌نویسد: «او غرق تحسین و ستایش موها شد؛ صد هزار بار موها را به چشمان، دهان، پیشانی و گونه‌های خود مالید.»^(۱۲)

بزرگ‌نمایی معشوق

انسان عاشق و شیدا ابعاد جزئی وجود محبوب خود را بزرگ می‌نمایاند و در موردش مبالغه می‌کند. اگر به عشاق اصرار کنید، تقریباً تمامی آن‌ها از خصوصیاتی که در محبوب خود دوست ندارند، فهرستی ارائه خواهند داد. اما این مشاهدات خود را به حساب نمی‌آورند یا حتی خود را متقاعد می‌کنند که این ضعف‌ها بسیار منحصر به فرد و جذابند. مولیر در این باب سروده: «معشوق یکسر کسر و کاستی ست / عاشق به نقصش نیز راضی ست.» دقیقاً همین‌طور است. بعضی‌ها حتی محبوبشان را به خاطر ضعف و تقصیرهایش می‌ستایند.

عشاق دلبسته ویژگی‌های مثبت محبوبشان می‌شوند و آشکارا واقعیت را نادیده می‌گیرند.^(۱۳) این احساس مثل نگاه کردن به اشیاء از پشت شیشه‌ای سرخ‌رنگ است، این وضعیت را روان‌شناسان «جلوه لنز صورتی» می‌نامند. ویرجینیا وولف^۱ این نگرش عاری از بصیرت و واقع‌بینی را به وضوح توصیف می‌کند و می‌گوید: «اما عشق... فقط توهم است. داستانی است که انسانی در ذهنش در مورد انسانی دیگر می‌سازد و همیشه می‌داند که این داستان حقیقت ندارد. البته که می‌داند؛ [در غیر این صورت] چرا همیشه مراقب است که این توهم را خراب نکند؟»

نمونه ما در مورد افراد آمریکایی و ژاپنی مسلماً این جلوه لنز صورتی را به خوبی توجیه می‌کند. حدوداً ۶۵ درصد مردان و ۵۵ درصد زنان در تحقیق ما پذیرفتند که «محبوبم ایرادهایی دارد، اما ایرادهایش مرا ناراحت نمی‌کند»

۱. Virginia Woolf: (۱۸۸۲-۱۹۴۱) رمان‌نویس و منتقد بسیار معروف و تأثیرگذار انگلیسی. م.م.

(ضمیمه، شماره ۳). ۶۴ درصد مردها و ۶۱ درصد زن‌ها نیز پذیرفتند که: «من به همه خصوصیات محبوبم عشق می‌ورزم» (ضمیمه، شماره ۱۰). ببینید چگونه وقتی که عاشق می‌شویم، خود را فریب می‌دهیم. حق با چاوسرا^۱ بوده: «عشق کور است.»

«افکار مزاحم»

یکی از علائم اولیه عشق رمانتیک تعمق و تفکر بیش از حد در مورد معشوق است. روان‌شناسان از این موضوع با عنوان «افکار مزاحم» یاد می‌کنند. نمی‌توانید محبوبتان را لحظه‌ای از ذهنتان بیرون کنید.

ادبیات جهان آکنده است از نمونه‌های این افکار مزاحم. دزو یه،^۲ شاعر چینی قرن چهاردهم، می‌نویسد: «چطور می‌توانم به تو فکر نکنم...»^(۱۴) شاعر ژاپنی ناشناس دیگری در قرن هشتم می‌نالد: «شعله اشتیاق من خاموشی ندارد.» ژيرو دو بورنی،^۳ شاعرو نوازنده دوره گرد فرانسوی در قرن دوازدهم، به آواز می‌گوید: «از فرط عشق... افکارم بلای جانم شده‌اند.»^(۱۵) یکی از بومیان مائوری نیوزلند رنج و درد خود را این‌گونه توصیف می‌کند: «در شب ابدی، بیدار دراز می‌کشم / تا عشق در خفا پاره پاره کند.»

اما شاید حیرت‌انگیزترین نمونه افکار مزاحم در شاهکار قرون وسطایی ولفرام فون اشنباخ^۴ به نام پاریسیال^۵ یافتنی باشد. در این داستان، پاریسیال با نریانش مشغول تاخت است که ناگهان در دل برف زمستانی سه قطره خون می‌بیند، خون مرغابی‌ای وحشی که به چنگال شاهینی زخمی شده است. این صحنه او را یاد چهره سرخ و سفید همسرش، کوندویرامورس، می‌اندازد. پاریسیال، مات و متحیر، میخ شده بر رکاب، به تعمق می‌نشیند. «و چنین می‌اندیشد، غرق در افکارش، تا وقتی حواسش به تمامی از کف رفت. عشق قوی پنجه او را اسیر کرده بود.»^(۱۶)

۱. Geoffrey Chaucer: (۱۳۴۰-۱۴۰۰) شاعر انگلیسی. - م.

2. Tzu Yeh 3. Giraut de Borneil 4. Wolfram von Eschenbach 5. Parzifal

متأسفانه، پارسیفال نیزه‌اش را صاف و بالا نگه داشته بود — نشانهٔ سلحشورانهٔ جنگ. خیلی زود دو شوالیه که همان نزدیکی اردو زده و در مرغزاری کنار شاه آرتور بودند متوجه شدند و به تاخت به سوی او یورش آوردند. تازه وقتی یکی از مریدان پارسیفال روی لکه‌های خون دستمالی زردرنگ انداخت، پارسیفال از خلسهٔ عشق خارج شد، نوک سلاحش را پایین آورد و نبردی مرگبار را موقتاً به تأخیر انداخت.

عشق بسیار قدرتمند است. عجیب نیست که ۷۹ درصد مردان و ۷۸ درصد زنان در تحقیق من، گزارش دادند که وقتی در کلاس یا سرکارشان هستند، فکرشان به کرات و بارها و بارها متوجه محبوبشان می‌شود (ضمیمه، شمارهٔ ۲۴). ۴۷ درصد مردان و ۵۰ درصد زنان نیز گفته‌اند که «صرف نظر از نقطهٔ آغاز راه، در نهایت ذهنشان همیشه متوجه محبوبشان می‌شود» (ضمیمه، شمارهٔ ۳۶). تحقیقات دیگر نیز مؤید یافته‌هایی مشابهند. بنا بر گزارش شرکت‌کنندگان در تحقیق، آن‌ها ۸۵ درصد از ساعات کاریشان را در فکر «محبوبشان» هستند.^(۱۷)

همین است که میلتون در بهشت گمشده از زبان حوّا خطاب به آدم می‌گوید: «وقتی تو سخن می‌گویی، زمان را یکسره به فراموشی می‌سپارم.»

شعلهٔ احساس

از مجموع ۸۳۹ آمریکایی و ژاپنی در تحقیق من در مورد عشق رمانتیک، هشتاد درصد مردان و ۷۹ درصد زنان پذیرفتند که «وقتی مطمئن می‌شوم محبوبم به من عشق می‌ورزد، احساس می‌کنم از هوا هم سبک‌تر شده‌ام» (ضمیمه، شمارهٔ ۳۲).

در نظر فرد شنیدا هیچ بُعدی از «عاشق بودن» آشناتر از احساسات شدیدی که به فکر و ذهن فرد عاشق هجوم می‌آورند نیست. بعضی از آن‌ها در حضور محبوب خود به شدت خجالتی یا دست و پا چلفتی می‌شوند. رنگ بعضی‌ها می‌پرد. بعضی‌ها سرخ می‌شوند. بعضی‌ها می‌لرزند. بعضی‌ها

تلوتلو می‌خورند. بعضی‌ها عرق می‌کنند. زانوی بعضی‌ها سست می‌شود، احساس گیجی می‌کنند، یا «دلشان تاپ تاپ می‌کند». بعضی‌ها گفته‌اند که در این موقعیت ضرباهنگ تنفسشان تند می‌شود. بسیاری نیز گزارش داده‌اند که پنداری دلشان آتش می‌گیرد.

مسلماً کاتولوس،^۱ شاعر رومی، مغلوب عشق شده بود. او به محبوبش می‌نویسد: «مجنون تو هستم. / با دیدنت، لزیبای من، نفسم می‌بُرد. / زبانم الکن می‌شود و تنم شعله‌ور.»^(۱۸) زنِ غزل‌ها (اشعاری تغزلی و عشقی به زبان عبری که بین سال‌های ۹۰۰ و ۳۰۰ ق.م نوشته شده‌اند) ناله‌کنان می‌گوید: «عشق توش و توان از من گرفته.»^(۱۹) والت ویتمن، شاعر آمریکایی، در بخشی از اشعارش این گردباد احساسی را عالی توصیف می‌کند: «آن طوفان توفنده در وجودم می‌توفد، و شور عشق می‌لرزاند.»^(۲۰) عاشقان چنان با شور و شعف به پرواز در می‌آیند که از خور و خواب می‌افتند.

انرژی مضاعف

بی‌اشتهایی و بی‌خوابی مستقیماً به یکی دیگر از احساسات ناراحت‌کننده عشق مربوطند: انرژی بسیار شدید. انسان‌شناسی جوان در جزیره مانگایا^۳ واقع در اقیانوس آرام جنوبی می‌گوید که وقتی به محبوبش فکر می‌کرده «دلش می‌خواست به آسمان بپرد!»^(۲۱) ۶۴ درصد مردان و ۶۸ درصد زنان تحقیق ما نیز گزارش دادند که وقتی از پشت گوشی تلفن صدای محبوبشان را می‌شنوند، تپش قلبشان تندتر می‌شود (ضمیمه، شماره ۹). ۷۷ درصد مردان و ۷۶ درصد زنان گزارش دادند که وقتی کنار محبوبشان هستند، احساس می‌کنند انرژی‌شان به شدت افزایش می‌یابد (ضمیمه، شماره ۱۷).

آواخوان‌های دوره گرد، شعرا، نمایشنامه‌نویسان، رمان‌نویس‌ها: مردان و زنان قرن‌هاست که از این کیمیای توانبخش و نیز از تلوتلو خوردن و

آتشین مزاجی و کوبش قلب و از نفس افتادگی توأم با عشق رمانتیک گفته و خوانده‌اند. اما از میان تمام کسانی که دربارهٔ این نیرو و آشوب پر قدرت بحث کرده‌اند، وصف هیچ کس زنده‌تر از توصیف آندریاس کاپلانوس، یا آندریاس کشیش، فرانسوی فرهیختهٔ دههٔ هشتاد قرن دوازدهم نیست، مردی که با محافل درباری حشر و نشر داشت و اثر ادبی کلاسیکی با عنوان در باب هنر عشق ورزی شرافتمندانه نوشت.

در خلال همین قرن سنت عشق ملوکانه^۱ در فرانسه پا گرفت. این قانون نهادینه شده رفتار و منش عاشق نسبت به معشوق را معین کرد. عاشق، شاعری دوره گرد تلقی می‌شد؛ شاعری بسیار فرهیخته، نوازنده و خواننده‌ای عالی که معمولاً تبارش به شوالیه‌ها و سلحشوران می‌رسید. محبوب او نیز در اکثر موارد زنی بود که به عقد لردی از خانواده‌های ممتاز اروپا درمی‌آمد. این شاعران دوره گرد شعر می‌گفتند و سپس اشعار رمانتیک خود را که ستایش و توصیف بانوی خانه بود، به آواز می‌خواندند.

اما این «رمانس‌ها» می‌بایست پاک می‌بودند - و کاملاً منطبق بر قوانین منش و سلوک سلحشوری. به این ترتیب، کاپلانوس در کتابش قوانین عشق ملوکانه را وضع کرد. او حتی ناخودآگاه بسیاری از گرایش‌ها و سنت‌های اولیهٔ عشق رمانتیک را نیز تعیین کرد، از جمله آشوب و بلوای درونی عاشق را. همان‌گونه که او به خوبی توصیف کرده، «قلب عاشق با دیدن معشوق ناگهان به تپش می‌افتد.» و «هر عاشقی معمولاً در حضور معشوق، رنگ‌پریده می‌شود.»^(۲۲) و «مردی که آتش عشق به وجودش افتاده باشد، کم می‌خورد و کم می‌خوابد.»^(۲۳)

این مرد کلیسا با تفکر پیچیده دربارهٔ «افکار مزاحم» که عشاق تجربه می‌کنند نیز چنین گفته: «هر کاری که عاشق انجام می‌دهد، با فکر معشوق پایان می‌یابد.» و «عاشق حقیقی بی‌وقفه تصویر معشوقش را پیش چشم دارد.» او همچنین به وضوح اعلام کرده است که عاشق تمام توجهش را بر یک

معشوق متمرکز می‌کند و «هیچ کس نمی‌تواند همزمان عاشق دو نفر باشد.» (۲۴) جنبه‌های اساسی عشق رمانتیک تقریباً تا هزار سال بعد از آن، یعنی زمان حال نیز تغییر نکرده‌اند.

نوسان روحیه: از وجد تا یأس

«سوار بر آب آبی پیش می‌رود / زیر نور زلال ماه، / بر دریاچه جنوبی، سوسن‌های سفید برمی‌چیند. / شکوفه نیلوفر آبی / از عشق می‌گوید / تا وقتی که قلب او می‌شکند.» (۲۵) از نظر لی پو، شاعر چینی قرن هشتم، رمانس یعنی درد. احساس عشق مدام افت و خیز دارد. اگر محبوب به عاشق خود توجه نشان دهد، مدام با او تماس بگیرد، برایش نامه‌های پر شور بنویسد، یا بعد از ظهر یا عصری برای صرف غذا یا شادمانی به او ملحق شود، آن‌گاه جهان خواهد درخشید. اما اگر محبوب بی‌اعتنا باشد، سراغ عاشق نرود یا دیر برود، به نامه‌هایش جواب ندهد یا نشانه منفی دیگری بروز بدهد، عاشق یکسره یأس می‌شود. این عشاق، افسرده و بی‌اعتنا به جهان، آن‌قدر غم و غصه می‌خورند تا عاقبت دلیل اقدامات محبوب را دریابند، قلب مجروح خود را التیام بخشند و مسیر عشقشان را دنبال کنند.

عشق رمانتیک ممکن است تغییر حالات گیج‌کننده‌ای ایجاد کند، از شور و شغف فرد هنگام مشاهده عشق متقابل از جانب محبوبش، تا اضطراب و یأس یا حتی خشم هنگام نادیده گرفته شدن یا رد شدن عشق پر شور و رمانتیکش. همان‌گونه که هنری فردریک آمیل^۱ نویسنده سوئسی، می‌نویسد: «هر چه میزان عشق انسان بیشتر باشد، رنجش نیز بیشتر خواهد شد.» مردمان تامیل در جنوب هند برای این نوع درد و رنجوری خاص اسم هم دارند. آن‌ها این نوع رنج رمانتیک را «مایاکام»^۲ می‌نامند، یعنی مستی، گیجی و وهم. برای من هیچ جای تعجب نداشت که در تحقیقم، ۷۲ درصد مردان و ۷۷

درصد زنان تأثیر رفتار محبوبشان را بر تعادل عاطفیشان تأیید کردند (ضمیمه، شماره ۴۱). ۶۸ درصد مردان و ۵۶ درصد زنان این جمله را که «وضعیت عاطفی‌ام به احساس محبوبم نسبت به من بستگی دارد» (ضمیمه، شماره ۳۷) تأیید کردند.

آرزوی وحدت عاطفی

«در رؤیاهایم به نزد من آی، تا / صبح‌هنگام دوباره خوب شوم. / چون در این حال شباهنگام / روزِ عاری از امید را جبران خواهد کرد.»^(۲۶) عاشقان آرزو دارند که به لحاظ عاطفی با محبوبشان یکپارچه شوند. این همان چیزی است که ماتیو آرنولد شاعر نیز می‌دانست.^(۲۷) آن‌ها بدون ارتباط با محبوب به شدت احساس نقصان یا تهی بودن می‌کنند، انگار بخشی حیاتی از وجودشان گم شده باشد.

این نیاز شدید به وحدت عاطفی که شاخص روحیه عاشقان است، به شکلی به یاد ماندنی در ضیافت^۱ شرح افلاطون در باب میهمانی شامی در سال ۴۱۶ ق.م، بروز یافته است. در این جشنِ شبانه جمعی از بزرگ‌ترین متفکران یونان باستان گرد هم آمده بودند تا در خانه آگاتون^۲ شام بخورند. وقتی همه بر جایگاه‌های خود آرام گرفتند، یکی از میهمانان پیشنهاد داد که جمع با بحث پیرامون موضوعی مهیج، خود را سرگرم کند: هر یک از میهمانان به نوبت می‌بایست خدای عشق را توصیف می‌کرد و می‌ستود.

همه موافقت کردند. دخترک فلوت‌زن مرخص شد. سپس هر یک از آن‌ها به نوبه خود خدای عشق را ستایش کرد. بعضی از حضار این شخصیت ماوراء طبیعی را «کهن»ترین و «معظم»ترین رب‌النوع توصیف کردند. دیگران نیز اظهار کردند که خدای عشق «جوان»، «حساس»، «قدرتمند» یا «خوب» است. اما سقراط نه. او سخن خود را با شرح گفتگوش با دیوتیما^۳ زنی خردمند از

اهالی مانتینی،^۱ آغاز کرد. این زن در توصیف خدای عشق به سقراط گفته بود: «او همیشه در حالت نیاز زندگی می‌کند.»^(۲۸)

«حالت نیاز.» شاید در سرتاسر ادبیات، هیچ جمله‌ای ماهیت و جوهر عشق پرشور رمانتیک را به وضوح این یک کلمه تشریح نکرده باشد: نیاز. در تحقیق من، ۸۶ درصد مردان و ۸۴ درصد زنان با جمله ذیل موافق بودند: «امیدوارم محبوبم همان قدر جذب من شده باشد که من جذب او شده‌ام» (ضمیمه، شماره ۳۰).

در سرتاسر ادبیات جهان، این آرزو و اشتیاق به درآمیختن و یکپارچه شدن با محبوب مشهود است. پائولوس سیلنتیاریوس،^۲ شاعر رومی قرن ششم میلادی، می‌نویسد: «و عشاق آن‌جایند، مَهر سکوت بر لب زده، در نسیان، و تا ابد تشنه کام، / هر یک در اشتیاق ورود کامل به وجود دیگری.»^(۲۹) ایوور وینترز،^۳ شاعر معاصر آمریکایی، می‌نویسد: «باشد تا وارثان ما، ما را در خاکستر دانی واحد بریزند، / تا هرگز یک روح بدون روح دیگر از خاکستر دان به در نیاید.»^(۳۰) و میلتون همین امر را در بهشت گمشده، آن‌جا که آدم به حوا می‌گوید: «ما یکی هستیم، / یک تن؛ از کف دادن تو همانا از کف دادن خویشتن من است»، به خوبی بیان می‌کند.

روبرت سولومون^۴ فیلسوف معتقد است که نخستین انگیزه بیان جمله «دوستت دارم» همین تمایل شدید به یکی شدن است. این جمله صرفاً بیان واقعیت نیست، بلکه درخواستی است که تأیید می‌طلبد. عاشق با تمام وجود آرزوی شنیدن این کلمات قدرتمند را دارد: «من هم دوستت دارم.»^(۳۱) این نیاز به وحدت عاطفی چنان عمیق است که روان‌شناسان معتقدند حتی دریافت عاشق از مفهوم خویشتنش را نیز مخدوش می‌کند. همان‌طور که فروید گفته: «عاشق بودن در اوج خود حتی مرزهای میان مفاهیم من و موضوع شناسایی برای من را با خطر محو شدن روبرو می‌کند.»

جویس کرول اوتس رمان‌نویس نیز در نوشته‌ی زیر این احساس ترکیب و درهم‌آمیختگی سعادت‌بخش را چنین مطرح کرده است: «اگر ناگهان به ما رو کنند، پس می‌رویم / پوستمان غرق عرق، مورمورمان می‌شود / آیا ما دو تن از هم جدا می‌افتیم؟»

در پی کلیدها

اما اگر عاشقان مطمئن نباشند که عشقشان دوطرفه است، نسبت به نشانه‌هایی که محبوبشان برای آن‌ها ارسال می‌کند، فوق‌العاده حساس می‌شوند. همان‌طور که رابرت گریوز^۱ نوشته: «گوش تیز کردن به صدای در، انتظار کشیدن برای یک نشانه.» در تحقیق من، ۷۹ درصد مردان و ۸۳ درصد زنان گزارش دادند که وقتی به شدت جذب کسی می‌شدند، با دقت به کردار محبوبشان توجه می‌کردند، و دقت می‌کردند تا در رفتار و کردار آن‌ها، نشانه‌ای از احساسشان نسبت به خود بیابند (ضمیمه، شماره ۲۱). ۶۲ درصد مردان و ۵۱ درصد زنان گفتند که گاهی در گفته‌ها و حرکات محبوبشان دنبال معنای عمیق دیگری می‌گشته‌اند (ضمیمه، شماره ۲۸).

تغییر اولویت‌ها

بسیاری از عشاق دلباخته برای جلب توجه محبوبشان نحوه‌ی لباس پوشیدن، رفتار و سلوک، عادات و گاه حتی ارزش‌هایشان را نیز تغییر می‌دهند. علاقه‌ای تازه به بازی گلف، جمع‌آوری اشیاء عتیقه، مدل موی جدید، شنیدن آثار موتسارت به جای آهنگ‌های محلی، حتی رفتن به شهری جدید یا آغاز شغلی تازه: مردان و زنان عاشق برای خوشایند محبوبشان به علایق جدید، باورها و شیوه‌های بدیع زندگی رو می‌آورند.

آندریاس کاپلانوس، قهرمان عشق ملوکانه، در شرح موجز این غریزه

می نویسد: «عشق نمی تواند هیچ چیز را از عشق دریغ کند.»^(۳۲) زمانی مرد آمریکایی عاشقی جسورانه گفت: «هر چه او دوست داشت، من نیز دوست داشتم.»^(۳۳) این مرد فقط مشتی است نمونه خروار. ۷۹ درصد مردان و ۷۰ درصد زنان آمریکایی در تحقیق ما با این جمله موافقت کردند: «دوست دارم در برنامه‌ام همیشه جای خالی باشد، تا وقتی محبوبم فارغ بود، بتوانیم همدیگر را ببینیم» (ضمیمه، شماره ۴۷).

عشاق به زندگیشان شکل و ترتیبی جدید می دهند تا خوشایند محبوبشان باشد.

وابستگی عاطفی

عشاق همچنین به ارتباط خود با محبوبشان وابسته می شوند، بسیار وابسته. همان گونه که در نمایشنامه شکسپیر آمده، آنتونی به کلئوپاترا می گوید: «قلب من با ریسمان به سکان کشتی تو بسته شده.» در یک شعر هیروگلیف از عصر باستان چنین آمده: «اگر در بَرَم گیرد، قلبم غلامش خواهد شد.»^(۳۴) آرنوت دنیل، شاعر دوره گرد قرن بیستم، می نویسد: «سرتا پا از آن اویم.»^(۳۵) اما کیتس شورانگیزترین توصیف را دارد: «آرام، آرام تا نغمه نفس لطیفش را بشنوی، / تا یا جاودانه زنده باشی - یا به وادی مرگ درغلتی.»

عاشقان به شدت به محبوب خود وابسته می شوند، به همین دلیل وقتی در حضور معشوق نیستند، مدام از «اضطراب جدایی» در عذابند. در یکی از اشعار قرن دهمی ژاپن، این درد به وضوح مشهود است: «سپیده صبح در دل تالوئی بی رمق نخستین شعاع نور درخشیدن می گیرد. من خراب غم، / کمک می کنم تا لباس در بر کنی.»^(۳۶)

عشاق به عروسک‌های خیمه شب بازی بدل می شوند که ریسمان‌هایشان دست کسی دیگر است.